

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجْمِعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

یک لفظ دیگر هم عرض کردم؛ این مقدمه ای را که خواندم، مرحوم آقای بجنوردی در اول درس می گفتند. مرحوم آقای خویی در اول درسشان سوره حمد را کامل می خواندند. مرحوم آقای بجنوردی این مقدماتی را که عرض کردم می خواندند؛ آقای بجنوردی مقدماتی را که من می خوانم، غالباً این تعبیر ایشان بود.

عرض شد که با عذرخواهی از اینکه تأخیر افتاد بحث های ما و خواهی نخواهی انسجام بحث هم به حساب به هم خورد، آن مسأله ای را که در آن بودیم مجبوریم باز از اولش به اصطلاح متعرض بشویم. مرحوم شیخ در بحث بیع فضولی در ذیل مسأله... ما بحث بیع فضولی را دیگر از تقریباً نصفش در مکاسب، روی جهاتی رها کردیم ولیکن یک مقداری به اصطلاح از آخر فروعی که در بیع فضولی ایشان دارند، آن ها را متعرض شدیم؛ چون مربوط به فضولی نبود، به بیع فضولی نبود. یک رابطه ی مائی داشت لذا شیخ ذکر کرده بودند.

بحثی را که ایشان، مرحوم شیخ دارند در این چاپ اخیری که از مکاسب شده صفحه ۵۲۱، «مسألة: لَوْ بَاعَ مَنْ لَهُ نِصْفُ الدَّارِ نِصْفَ مِلْكِ الدَّارِ» اگر کسی که مالک نصف خانه است، نصف ملک خانه را بفروشد. عرض کردیم در همان بحث های سابق هم عرض کردیم در بعضی از نسخ دارد «نصف ملک الدار»، در بعضی از نسخ دارد «نصف تلک الدار»؛ به جای ملک، «تلک» دارد. و این طور که در اینجا نقل می کند از حاشیه ی مرحوم شهیدی (قدس الله نفسه) بر مکاسب - که حاشیه ی خوبی است، خیلی مشهور شد، حالا بعدها کتاب های دیگر حاشیه ی توضیحی بسیار خوبی است که مرحوم شهیدی (رضوان الله تعالی علیه) بر این مکاسب نوشتند - ایشان نوشتند که اینجا اضافه، بیانیه است و «لَوْ تُرِكَ المضاف لَكَانَ أُولَى» اگر مضاف ترک می شد بهتر بود. احتیاجی به این نیست، احتیاجی به کلمه ی «نصف ملک الدار» نیست؛ «تلک الدار» نه، «نصف ملک الدار».

ان شاء الله اگر صبر کرد حال که این بحث تا آخرش برسیم با «حول و قوه الهی»، عرض خواهیم کرد که نه، حالا چون من دیگر این روزها جوری است که کمتر مراجعه می کنم، به نظرم می آید این کلمه ی «ملک» باشد. به نظرم این طور می آید و فرق است بین اینکه بگویند ملک را بیاورد یا نیاورد.

فرض مسأله این است که کسی نصف یک خانه ای را مالک است؛ نصف مشاع را مالک است به نحو نصف مشاع. به یک کسی بگویند که آقا «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ» آیا این حمل می شود بر نصف مشاع؟ اگر حمل بشود بر نصف مشاع، یعنی آن نصف خودش، ربع دار که مال خودش است

اصیل می شود، ربع دار هم از آن مالک دیگر گرفته می شود، شریک است؛ چون نصف مشاع معنایش این است که نصف از ایشان، نصف هم از آن شریک. یا حمل می شود بر نصف مختص؟

پس این اصطلاح را در ذهن مبارکتان باشد، اصطلاحی را که ما تکرار می کنیم: «نصف مشاع»، «نصف مختص». نصف مختص یعنی آن نصفی که ملک ایشان است. نصف مشاع یعنی بین ایشان و بین شریک. پس این «نصف»، یک ربعش از ایشان می شود، یک ربعش از شریک می شود. این به لحاظ، به این لحاظ می شود فضولی. این سِرّ فضولی شدنش این است.

یکی از حضار: شاید نصف کل شریک را فروخته، مال خودش را فروخته. این هم تصور می شود؟

آیت الله مددی: تصور می شود با «بِعْتُ» نمی سازد.

یکی از حضار: با شفعه عجیب جور در می آید!

آیت الله مددی: نه دیگر، نصف مشاع... آن بحث شفعه جای خودش است.

یکی از حضار: اصلاً درست نیست، باید به هم راه...

آیت الله مددی: شفعه حق است، می تواند احقاق حق بکند، ممکن است نگیرد خب. شریک می تواند بخرد، ممکن است نخرد آن که بحث دیگری است که. شفعه این طور نیست که ملک... اگر کسی مالک نصف خانه بود نمی تواند بفروشد؟ می تواند بفروشد. فوَش این است که شریک حق دارد فسخ بکند، خودش بردارد نه اینکه بیعش باطل است، بیع درست است. روشن شد آقا؟

سِرّش اینکه در فضولی وارد شد، روشن شد سِرّش این است. اگر پس این اصطلاحی که ما در اینجا مکرراً به کار می بریم: «نصف مختص»، «نصف مشاع». نصف مختص یعنی همان مقداری که ملک ایشان است. نصف مشاع یعنی به اصطلاح نصف مال خودش و مال شریکش؛ که در حقیقت این نصف، یک ربعش مال خودش می شود، یک ربع هم از شریک می شود. یعنی به عبارت آخری نسبت به آن ربع دیگر اجازه می خواهد. آیا حمل می شود بر نصف مشاع یا نصف مختص؟ این کلمه ی نصف... من برای اینکه روشن بشود این اصطلاح را از اول شرح بدهم؛ نصف مشاع به این معناست، نصف مختص یعنی مال خودش.

اینکه ایشان فرموده کلمه ی «ملک» زیادی است، این شاید به این نکته باشد. خوب دقت کنید؛ اگر بگویید «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، احتمالاً در اینجا همان نصف مختص است. اگر بگویید «بِعْتُكَ نِصْفَ مِلْكِ الدَّارِ» - ملک را اضافه بکند - من فکر می کنم این که مرحوم شیخ دارد «ملک»، این روی

نکته آمده، نه اینکه اشتباه شده. اگر گفت «بِعْتُكَ نِصْفَ مِلْكِ الدَّارِ»، نصفِ ملک... ملک... چون ملکِ دار ما بین خودش و شریک است، اینجا می شود نصف مشاع؛ یا لا اقل احتمالش قوی تر می شود که آن ملک مشاع مراد باشد، نصف مشاع.

پس اینی که در مرحوم آقای شهیدی فرمودند اگر مضاف را حذف بکنند بهتر است، نه، این طور نیست. البته چون من به خاطر گرفتاری های پا و بیماری ای که داشتیم نتوانستم من فکر می کنم این مسأله در فقه ما که مطرح شده، این توش کلمه ی ملک شاید بوده. باید نگاه بکنید اگر آقایان دارند دستگاه هایی که دارند نگاه بکنند که عادتاً عرض می کنم، عادتاً این جور مسائل در فقه شیعه از زمان شیخ طوسی است، عادتاً. چون عرض کردیم فقهی که ما در قم داشتیم، فقهی که در قم بوده، متون روایات بوده. چون توی این مسأله روایت نداریم. عادتاً قمی ها ندارند، این دیگر طبیعی کار است. صدوق پسر، صدوق پدر، مرحوم کلینی؛ عادتاً ندارند. دقت می فرمایید چه می خواهم بگویم؟ عادتاً کسی که اولین بار این ها را در فقه شیعه وارد کرد، شیخ طوسی در بغداد است.

من چند بار عرض کردم مرحوم شیخ صدوق در قم، ارتکاز حدیثی شیعه است، ارتکاز حدیثی اهل بیت. ارتکاز حدیثی دست صدوق است. حتی مرحوم کلینی این قدر ارتکاز حدیثی ندارد. اصولاً عرض کردیم یک قواعد کلی است که خیلی مفید است. هر وقت هر حدیثی دیدید، هر حکم فقهی دیدید، تاریخش اجمالاً در ذهنتان باشد. نوشتار در بین شیعه تقریباً از زمان حضرت سجاد (علیه السلام) شروع می شود. تقریبی از سال ۸۰. زمان امام باقر (علیه السلام) نسبتاً زیاد می شود و زمان امام صادق (علیه السلام) خیلی زیاد می شود. نوشتار زمان ما، لذا تقریباً می شود گفت نوشتار اولیه ی ما، اساسش نزدیک ۹۰ درصدش تا زمان امام صادق است. یعنی از سال ۸۰ شروع می شود تا سال ۱۵۰، ۱۴۸. این اساس حدیث شیعه است. حدیث شیعه صدورش در مدینه است. خوب دقت کنید - تدوینش - آن قسمت هایی که مال امام سجاد است در مدینه بوده اما تدوین حدیث شیعه - به طور کلی کوفه است. یکی از اسباب تعارض و مشکلات حدیث شیعه هم همین است. روشن شد؟ صدور حدیث در یک جاست، تدوین حدیث جای دیگر است. مثلاً ما زمان امام صادق تدوین حدیث در مدینه داریم، خیلی کم. نوفلی ها - اسماعیل بن فضل نوفلی و فلان - این نوفلی ها این ها به اصطلاح پسرعموهای امام صادق اند. این ها از نوادگان نوفل بن حارث بن عبدالمطلب هستند. این نوفلی ها سیدند، هاشمی اند؛ این نوفلی ها. یک نوفلی مشهور داریم که از سکونی نقل می کند، آن یمنی است، آن سید نیست، شیخ است. یک نوفلی به اصطلاح حسین بن یزید داریم، آن اصلاً اهل مدینه نیست، اهل کوفه است. آن نوفلی مشهور که از سکونی نقل می کند و او یمنی است اصلاً.

و ما از میراث های بسیار مهم مدینه ی ما، کتاب «مسائل علی بن جعفر» است که بعد از امام صادق است. اصولاً میراث های ما در کوفه است. یعنی اگر بخواهیم حساب بکنیم نزدیک ۹۰ درصد میراث های ما در کوفه نوشتار شده است.

حدود پنج شش درصدش در بصره است. دیگر نیم درصد، یک درصد فلان در مثل قم هست. قم از زمان امام صادق اشعری هایش آمدند، به مدینه آمدند. ما اشعری هایی که خدمت امام باقر هم رسیده باشند داریم اما خیلی کم است و مهم ترین اشعری که آمد همین جد احمد، احمد اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، عیسی بن عبدالله... ایشان کسی است که آمده مدینه از امام صادق حدیث نقل کرده. عشایر چون عرب بودند از همان اوائل آمدند مدینه و با امام ارتباط داشتند. روشن شد؟ این تاریخ اجمالی خیلی مفید است برایتان.

یک مقدار هم حدیث قمی داریم، کم است البته. احادیث قمی ما بیشتر زمان امامین همامین، امام عسکری و امام هادی است. تولید علم پیش ما در شیعه، در کوفه است؛ این را فراموش نکنید. یک مقدار هم بصره است. خصائص هر دو مکتب را هم توضیح دادیم، حالا دیگر می خواهم اینجا چون نمی خواهم اینجا توضیح بدهم، از توضیحات اینجا امروز ما خارج است.

آن وقت این ها تدریجاً تا سال ۱۴۸. بعد از این تاریخ، اولین بار این احادیث ما منتشر می شود در بغداد. این «مکتب اول بغداد» اسمش را گذاشتیم. چهره های بسیار بزرگوار در این مرحله بودند. هم به اصطلاح کتب اصحاب سابقین را نقل کردند؛ مثلاً درباره ابن ابی عمیر دارد: «رَوَى كِتَابَ مِائَةِ رَجُلٍ» (نه «رَوَى عَنْ مِائَةِ رَجُلٍ»). صد تا کتاب از اصحاب ابی عبدالله نقل کرده است. اضافه بر او خودش هم تألیف دارد معروف ترین کتاب که تا بعدها، تا قرن های چهارم و پنجم در میان شیعه وجود داشت، کتاب «نوادر» ابن ابی عمیر بود که در شش مجلد بوده. توضیحاتش را جای دیگر گفتیم. صفوان داریم، ابن ابی عمیر داریم، بزنی داریم؛ این ها همه مکتب بغداد را تشکیل می دهند.

مکتب بغداد یک مکتب بسیار عالی است. نه آن طور افراط در حدیث دارد، نه آن طور دقت های زیاد که حدیث را حذف بکند. یک مکتب معقولی است، یک مکتب انصافاً خوب بین معقول و منقول جمع کرده. این را ما اصطلاحاً «مکتب اول بغداد» می گوئیم. تا این مکتب اول بغداد از سال ۱۵۰ شروع می شود، بلکه می شود گفت دقیقاً از ۱۴۵ شروع می شود، تا حدود ۱۵-۳۱۰. این مکتب اول بغداد.

مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی به بغداد شروع می شود، حدود ۲۵-۳۲۴. دقیقاً روشن نیست اما با آمدن آل بویه خیلی رشد پیدا می کند. شیعه در بغداد قوی می شوند، بزرگان قم حتی مثل ابن قولویه که در قم بود می آیند بغداد. و این مکتب دوم بغداد که از سال ۳۳۴-آل بویه ۳۳۴ به بغداد آمدند و مسلط شدند- این ادامه پیدا می کند تا رفتن شیخ طوسی به نجف؛ ۴۵۰. البته ایشان ۴۵۰ نفرقتند یک چند روزی قبل از این است، لکن اصطلاحاً می گویند ۴۵۰. این «مکتب دوم بغداد»

همین الآن که بنده در خدمت شما نشستم، همین معارف حوزوی که ما داریم - خوب دقت کنید این معلومات حوزوی که ما داریم - ۹۰ درصد، ۹۳ درصدش مکتب بغداد دوم است. این قدر مکتب دوم تأثیرگذار است! که بیشترش هم مال شیخ طوسی است و به حق اش «شیخ الطائفه» بهش

گفتند. این خیلی نکته‌ی لطیفی است. یعنی افکار شیخ طوسی هزار سال است بر حوزه‌های ما سیطره‌ی کلی دارد. این کارهایی را که مرحوم شیخ طوسی کرد، در حدیث انجام نداد؛ ارتکاز حدیثی نیست، روی قاعده‌ی حدیثی است، روی حجیت است. ارتکاز... کاری که صدوق کرد روی ارتکاز حدیثی است. بله، شیخ طوسی زیربنای ارتکاز فقهی شیعه است. یعنی بعدها شیعه، مکتب فقهی شیعه کاملاً متأثر به شیخ طوسی شد.

وقت این مصادر در قرن دوم عرض کردیم به بغداد آمد. خیلی تنقیح‌های خوبی اتفاق افتاد. تولید علم هم دارد توش؛ یونس مثلاً نقل می‌کند، صفوان از امام نقل می‌کند، دارد، توش تولید علم هم دارد اما زیاد نیست، کم است. بیشتر تنقیح علم است، جمع‌آوری، تدوین.

از سال ۲۰۰ تقریباً، زمان حضرت رضا، عده‌ای شروع می‌کنند به قم می‌آیند. این قم خیلی زیربنای تأثیرگذار است. قرن سوم. قرن سوم مصادر اولیه، چه مصادری که در بغداد بودند، چه مصادری که در کوفه بودند، چه مصادری که در بصره بودند، حتی کتاب‌هایی که در مدینه و این‌ها بودند، این‌ها شروع کردند به قم آمدند. قرن سوم قرنی است که احادیث شیعه می‌آید در قم و رواج پیدا می‌کند. که می‌گویند قمیون، اصحابنا القمیون، قمیون. بزرگان حدیث‌شناس شیعه امثال حسین بن سعید، ابراهیم بن هاشم، همین مال قرن سوم‌اند. این کتب در قم می‌آید، پخش می‌شود. در کوفه مثلاً کتاب‌ها زیاد بود اما در قم کم بود. دقت می‌کنید؟ در کوفه چون خودشان تألیف کرده بودند.

کاری که در قم شروع شد، از قرن سوم شروع شد و بعد اوج گرفت، تنقیح این کتاب‌ها بود. این نسخه‌ها را تنقیح بکنند، مقابله بکنند، تصحیح بکنند؛ کدام نسخه صحیح است، کدام نسخه... این تصحیح نسخه‌ها و مقابله نسخه‌ها شد «فهرست». فهرست همین است. این که من اصطلاح «فهرستی» می‌گویم مراد این است. این فهرست تأثیرگذار بود در قرن چهارم. ما در ابتدای قرن چهارم یک شخصیتی مثل کلینی داریم، دست به تنقیح احادیث زد. معاصر ایشان ابن الولید دست به تنقیح نسخه‌ها زد. یکی کار حدیثی انجام داد، یکی کار فهرستی انجام داد. الآن فهرست نجاشی و شیخ طوسی اکثرش مدیون ابن الولید است. این شخصیت بسیار بزرگی است، انصافاً شخصیت... قمی هم نیست، اصلش هم قمی نیست. خیلی فوق‌العاده بزرگوار است، استاد صدوق. من عرض کردم آثار ابن الولید را فعلاً نداریم جز همین آثار فهرستی ایشان - داریم روایت از ایشان، خیلی کم است - ما، خود من اعتقاد - چون ندیدم کسی بگوید - صدوق را مرآت و آینه‌ی ابن الولید می‌دانیم. اگر صدوق روایتی را آورد یعنی ابن الولید قبول کرده.

ارتکاز حدیثی شیعه در قم، در این دو قرن خیلی تأثیرگذار است. خیلی تأثیرگذار است. یک حدیثی هست: «لولا القمیون لضاع الدین»؛ واقعاً اینکه می‌گوید علم در یک روایتی هست که علم از کوفه به قم می‌رود مثل اینکه مار به آشیانه‌ی خودش برمی‌گردد، به لانه‌ی خودش برمی‌گردد، این در سال ۲۰۰ است. و خیلی تأثیرگذار است. در ارتکاز حدیثی ما فوق‌العاده تأثیرگذار است. که متأسفانه هم روش کم کار شده. تولید علم هم در این زمان داریم.

یکی از حضار: این حدیث «نجف به قم» را الان تطبیق می دهند!

آیت الله مددی: خب شوخی می کنند! زمان حضرت رضا و حضرت جواد است.

و تولید ما در علم در قم عرض کردم - خدمتتان چند دفعه عرض کردم - به صورت توقیعات است بیشتر. روایت هم داریم اما کم است. مثلاً صفار توقیعات بسیار مفصلی به امام عسکری دارد. یک مقدار زیادی شیعه توقیعات به حضرت هادی داشتند؛ قمی ها این را خوب جمع آوری کردند، قمی ها و بغدادی ها. قمی ها خوب جمع آوری کردند. شرح این مطالب را یکی یکی گفتیم، حالا جایش اینجا نیست. و از این توقیعات معروف تر، توقیعات حمیری به حضرت بقیة الله است. عرض کردیم ما از حمیری ها دو نفر داریم که خیلی مشهورند: یکی پدر، یکی پسر. پدر صاحب «قرب الاسناد» است؛ این حمیری پدر است، عبدالله. توقیعات مال پسر است، محمد بن عبدالله. محمد پسر ایشان. این محمد استاد کلینی است. کلینی گاهی اول سند دارد «محمد بن عبدالله»؛ مرادش حمیری پسر است. این توقیعات مرحوم حمیری به حضرت بقیة الله، یکی از مصادر بسیار مهم تولید علم در قم است. خیلی طولانی است، چندین صفحه است.

عرض کردم راجع به این حمیری، گفتیم نکته‌ی مهمش این است که با اینکه این در مثلاً سال‌های اوائل مثلاً در زمان غیبت سال‌های ۳۰۰ و خورده‌ای است، این توقیعات تا سال ۴۰۰ و خورده‌ای به خط اصلی موجود بوده. مرحوم ابن غضائری - که این همه طعن در علما می کند به قول معروف - ایشان می گوید من توقیعات را به خط اصلی دیدم.

یکی از حضار: سبز بوده؟

آیت الله مددی: بله، خیلی عجیب است. ابن غضائری وفاتش حدود ۴۱۰، ۴۱۱ وفاتش باشد - روشن نیست وفات ایشان روشن نیست؛ وفات پدرش ۴۱۱ است، ایشان باید یک چیزی قبل از پدرش باشد، وفات ایشان، پسر، روشن نیست - ایشان می گوید من توقیعات را به خط اصلی دیدم. خیلی مهم است، این نکته‌ای خیلی جای توجه است که توقیعات نزدیک صد سال بین شیعه موجود بوده؛ توقیعات مرحوم حمیری به حضرت بقیة الله. این هم یکی از تولیدات علم در قم است.

پس در قم: نشر حدیث، شناسایی نسخه‌ها، بررسی نسخه‌ها و بعد تنقیح خود احادیث. لذا شیخ صدوق را خوب دقت کنید، ما «ارتکاز حدیثی شیعه» می دانیم. لکن طبعاً مرحوم شیخ طوسی بعد از ایشان در بغداد آمده. اصولاً شیخ طوسی ولادتش بعد از وفات شیخ صدوق است. طبعاً ما بعد از شیخ صدوق هم چهره‌ی حدیثی مهمی در قم نمی شناسیم. داریم اما در این رتبه نیست، در این رتبه‌های مثل صدوق و کلینی نیستند. الآن چهره‌ی معروف حدیثی: اول قرن چهارم کلینی، آخر قرن چهارم شیخ صدوق. این دو تا چهره خیلی معروف اند، اول و آخر. دقت کردید؟

آن وقت ارتکاز حدیثی شیعه چون در قم فقه را که می نوشتند طبق حدیث بود، روشن شد؟ بغداد فقه از حدیث خارج شد، اسمش را گذاشتند «فقه تفریعی». آن فقه اول را گفتند «فقه مأثور»؛ یعنی فقهی که روایت است. این در قم است.

در بغداد فقه تفریعی، این فقه تفریعی ظاهراً اول توسط مثل ابن جنید و ابن ابی عقیل و نگر فت؛ آن زمان مثل اینکه نگرفت. بعد توسط شیخ طوسی آمد، گرفت! «مبسوط» را نوشتند. عده ای از مسائل را مرحوم شیخ در مبسوط آوردند، عده ای هم در کتاب «خلاف». بیشترش مبسوط. خیلی... اصلاً مبسوط یک فقه تفریعی است. و خیلی تأثیرگذار بوده مرحوم شیخ طوسی در این جهت. و لذا خیلی از این مسائلی که ما الآن داریم عرض کردم اگر در روایت نباشد، عادتاً زیربنای اصلی اش مرحوم شیخ طوسی است. مخصوصاً تو مسائلی که ادعای اجماع می کنند، اصلش مال شیخ طوسی است. لذا من الآن کتاب مبسوط پیش من بود دیگر نشد مراجعه کنم. احتمالاً چون مرحوم شیخ انصاری این تسلسل تاریخی را ملاحظه نمی کند - مثلاً یک فروعی را که مناسب است از کتاب «ایضاح» نقل می کند، ایضاح فخرالمحققین پسر علامه، یا می گوید علامه گفت - ایشان ریشه یابی نمی کند. و آن تسلسل تاریخی را، ما چون تسلسل تاریخی را پیگیری می کنیم که مثلاً اول شیخ گفتند، بعد ابن ادریس، بعد فلان، بعد هم ادعای اجماع... این تسلسل تاریخی برای ادعای اجماع و ریشه های اجماع خیلی روشن می کند.

چون عرض کردیم عده ای از فقه تفریعی - خوب دقت کنید چون آقایان در بحث اجماع خیلی گیج شدند - در بحث اجماع عده ای از فقه تفریعی که شیخ مطرح می کند، به احترام شیخ هم بهش عمل می کنند، ۲۵۰ سال فقها به آن فتوا می دادند به همین فقه تفریعی، علامه در آن ادعای اجماع می کند. این اجماع علامه این است!

یکی از حضار: ارزش دارد؟

آیت الله مددی: راست هم دارد ها! دیگر بحث اینکه ارزش ندارد آن بحث دیگری است.

پس لذا مثل مرحوم شیخ اسدالله تستری در «کشف القناع» می گوید گاهی اجماع به این معناست: می گوید «آن فقهای که متعرض شدند» آن فقهای که متعرض شدند اتفاق دارند نه اینکه همه ی فقها متعرض شدند. آن فقهای که متعرض شدند این مطلب را گفتند. دقت می کنید؟

این راز و رمز فقه شیعه را من برایتان عرض کردم همین اجمالاً که برایتان هر مسأله ای واضح بشود جایگاهش در فقه شیعه در کجاست. عده ای... آن وقت مرحوم شیخ انصاری به مناسبت بیع، عده ای از فروع کتاب، مطالب دیگر هم می آورد. از فروع صلح می آورد، از فروع اقرار می آورد، از مسأله ای اقرار به نسب می آورد، از مسأله ای مهر می آورد. عرض کردم در خود این مسأله که بیع باشد روایت نداریم. دقت کردید؟ اما در آن فروعش بعضی ها متعرض شدند، اینجا هم بعضی ها ادعای اجماع کردند. این اجماعات - البته گفتند «عند الاصحاح»؛ این ها حالا از اجماع کمتر است -

عادتاً به طور طبیعی، به طور طبیعی این ها باید در کتاب مبسوط شیخ باشد، بعد هم قبول شده، یا حالا ادعای اجماع کردند یا «عند الاصحاب» گفتند یا «عند الاكثر» گفتند، این جوری گفتند. لکن این ها ریشه دارد، این طور نیست که یک امر تعبدی باشد، ما چشم مان را ببندیم بگوییم آقا اجماع حجت است. نه، این ها ریشه دارد، ریشه های تاریخی دارد. کاملاً واضح است. ما در بحث اجماع مفصلاً این مطالب را، ریشه های بیشترش را از زمان اهل بیت و این ها نقل کردیم. اصلاً ریشه های اجماع عرض کردیم اجماع از کی وارد فقه اسلامی شد به طور کلی؟ عرض کردیم این از زمان عمر شد. عمر این اجماع را وارد فقه اسلامی کرد. چون یک مجمع مشورتی داشت، به آن مجمع مشورتی مسائل جدید را مطرح می کرد، اگر اتفاق نظر شد می گفت آقا همه موافقت کردند. این ریشه ی اجماع در فقه اسلامی است. دقت می کنید؟ توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم دیگر نمی خواهم تکرار کنم.

پس این مطلبی را که مرحوم شیخ در اینجا دارد خوب دقت کنید. متأسفانه مرحوم شیخ تاریخ مسأله را، یا فروعی که دارد، نگفته. من حالا چون این مسأله را خواندیم... پس اینکه ایشان می گوید «ملک» زیادی است، من فکر می کنم زیادی نباشد. لکن این مبنی بر این است که من کلمات سابقین را دیده باشم. فعلاً ندیدم. حالا جواهر باشد، اقلاً جواهر گاهی می گوید این مطالب تعرض دارد من فکر می کنم حق با مرحوم شیخ باشد. چون اگر گفت «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، ممکن است بگوییم نصف مختص - اونی که مال خودش است - اما اگر گفت «بِعْتُكَ نِصْفَ مِلْكِ الدَّارِ» دقت کنید، ملک دار بین خودش و بین آن است. ممکن است نصف، مشاع باشد. دقت کردید؟ پس اینکه می گویند ملک زیادی است یا مثلاً «تِلْكَ» بوده نه تِلْكَ بوده نه زیادی است این می خواستند تصویر بکنند که این کلمه ی «نصف» مردد بشود بین نصف مشاع و نصف مختص. روشن شد مطلب؟ «لَوْ بَاعَ مَنْ لَهُ نِصْفُ الدَّارِ نِصْفَ مِلْكِ الدَّارِ - فَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ أَرَادَ نِصْفَهُ أَوْ نِصْفَ الْغَيْرِ - عَمِلَ بِهِ» نصف الغیر یعنی نصف مشاع، نِصْفَهُ نصف مختص؛ عمل به، به الا «فَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَمْ يَقْصِدْ بِقَوْلِهِ بِعْتُكَ...» اینجا ندارد ملک را، تکرار نکرده. «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، نمی دانم حالا از قلم شیخ بوده... من عرض کردم مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) یکی از مصیبت های مرحوم شیخ این است که کتاب های شیخ به خط خودش الآن موجود نیست. نه رسائل به خط ایشان موجود است نه مکاسب. نه آن رساله های متفرقه ی ایشان. شنیدم، ندیدم چون نسخه را ندیدم چیزی نمی توانم بگویم، یک مختصری از مکاسب ایشان در آستان قدس، در کتابخانه آستان قدس است؛ این را من شنیدم. و سرّش هم عرض کردم، دفعات قبلی هم عرض کردم، مرحوم آقای سبط - مرحوم حاج شیخ احمد سبط که از بزرگان بودند، فضلاً بودند، از نوادگان شیخ اند، چون شیخ می دانید دو تا دختر داشت یکیش را به سید داده بود، یکی به شیخ؛ به این ها می گفتند به این نسل، سبط. سبط یعنی بچه های دختر. الآن آقایان سبط دو جورند: عده ای شان سیدند در تهران بیشتر، عده ای شان هم شیخ اند که در شوشتر و دزفول و این ها هستند. ایشان از شیخ...

ایشان می گفت جد ما که در نجف بود، کتاب های شیخ پیش ایشان بود، ایشان می آید برای شوشتر برای زیارت، نگاه اش می دارند. هر چه اصرار می کند، اصرار... برگردم نجف اجازه نمی دهند. و این کتاب ها تلف می شود. ایشان ادعا می کرد نکته ی تلف کتاب های خط شیخ قدس الله نفسه، من از نوه ی ایشان شنیدم سرّش این بود که ایشان در سفری که به ایران می آید اصرار به بقاء ایشان در ایران می کنند، حالا کتاب ها تلف می شود، سوخته می شود، گم می شود، یا تو دجله، فرات می اندازند؛ یک چیزی غرض. آن نسخه های...

و لذا الآن چون نسخه های خطی نیست، خیلی هایش تصحیح قیاسی است. خصوصاً مکاسب مشکلاتش بیشتر است. مشکلات مکاسب چون عرض کردیم یک دفعه دیگر هم عرض کردیم رسائل زمان خود شیخ چاپ شده من دیدم چاپ شیخ در زمان رسائل، رسائل شیخ در زمان خود شیخ اما مکاسب زمان ایشان چاپ نشده. اینکه می گوید «فی نسخه، فی نسخه»، این ها نسخه هایی هستند که بعضی از... عرض کردم کسانی که با کتاب خطی سر و کار دارند می دانند؛ کتاب خطی همیشه یک مشکل اساسی دارد. آن ناسخ یا از علماست یا از جهال است دیگر حالت سوم که خارج نیست از علما باشد دخل و تصرف می کند، کم و زیاد می کند. از جهال باشد اشتباه می کند، غلط نقل می کند. این یک مشکل کتاب های خطی است. این آقاییان خیال می کنند «در نُسخةِ خطیة» تمام شد! نه، این نسخه ی خطی مشکل را حل نمی کند. شناخت خود آن ناسخ خیلی مهم است. آن نسخه را باید به طور کلی بررسی کرد که این ناسخ دخل و تصرف... و گاه گاهی در حاشیه بعضی تصرفات می کردند، احتیاط می کردند؛ بعدها هم این حاشیه را در متن وارد کردند! دیگر بدتر اندر بدتر شد. دقت می کنید؟ کتابی که به خط خود مؤلف موجود نبوده.

حالا خود رسائل مرحوم شیخ تأثیر ایشان به چه کتاب هایی است، آن دیگر بحث دیگری است. مکاسب تأثیر ایشان به چه کتاب هایی است، بحث دیگری است. علی ای حال مکاسب بخش مکاسبش با مکاسب مثلاً جواهر که ایشان استاد ایشان هستند، متأثر به آن هست، فرقش خیلی زیاد است. حالا ایشان متأثر به چی بوده ان شاء الله وقت دیگر، امروز خیلی خارج شدیم از بحث.

بله، «بِعْتُكَ...» «لَمْ يَقْصِدْ إِلَّا مَفْهُومَ هَذَا اللَّفْظِ فَفِيهِ احْتِمَالَانِ». این احتمالان را من روشن تر گفتم: حَمَلُهُ عَلَى نِصْفِهِ الْمُشْتَرَكِ لَهُ، وَ حَمَلُهُ عَلَى النِّصْفِ الْمُشَاعِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأُجْنَبِيِّ. نِصْفُهُ الْمُشْتَرَكِ، نِصْفُهُ الْمَمْلُوكِ اسْمُش را گذاشتیم نصف مختص. عرض کردیم این مسأله در عده ای از فروع فقهی تأثیرگذار است. اما این بیع را در روایات نیامده؛ بیع. بعد ایشان می گوید وَ مَنْشَأُ الْإِحْتِمَالَيْنِ... ایشان می گوید منشأ احتمالین از این... ما توضیحاتش را چون عرض کردیم دیگر نمی خواهم تکرار بکنم، حالا می خواهید بخوانم. یکیش این بود منشأ احتمالین که کلمه ی نصف در لغت عرب ظهور در نصف مشاع دارد. مثل کلمه ی خمس: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ». خمس ظهور در نصف مشاع دارد. و لذا اگر ما باشیم و ظواهر مبارکه، ظواهرش این است که به اصطلاح خمس به عین مال تعلق می گیرد. چون خمس گفته دیگر، یک پنجم.

یکی از ادله‌ی کسانی که گفتند خمس به عین مال تعلق می‌گیرد این نکته‌اش این است. در باب زکات عرض کردیم آیات مبارکه‌ای که داریم همه‌اش به‌عنوان «اتُوا الزَّكَاةَ»، «يُؤْتِي الزَّكَاةَ»، «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»، این طوری است. ما فقط در قرآن یک آیه داریم: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»، دیگر آیه دیگر نداریم. این آیه حمل بر زکات شده. توضیحاتش را عرض کردیم، این آیه‌ی مبارکه در سال هشتم هجری نازل شد و لذا در عرض روایات ما هم دارد اولین زکاتی را که رسول‌الله گفتند، زکات فطره بود. اشتباه نشود. این هم زکات فطری عید فطر همان سال، سال هشتم. یعنی ایشان زکات فطره هشتم، نهم، دهم - چون یازدهم ربیع‌الاول وفات کردند دیگر، در صفر وفات کردند - سه سال ایشان زکات فطره گرفتند: هشتم، نهم، دهم. و از سال هشتم که زکات آمد، ماه رمضان سال نهم فرستادند کسانی که عمال زکات بودند جمع‌آوری کنند. زکات مال را دو بار گرفتند: نهم و دهم. چون در زکات مال، سال معتبر بود. دقت کردید؟ اما خمس را پیغمبر از سال دوم گرفتند. اشتباه نشود اینکه خیال می‌کنند مثلاً زکات قبل از خمس بوده، این اشتباه است. چون آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی انفال که آمد «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...» این بعد از جنگ بدر است.

البته اهل سنت نوشتند که خمس را از جنگ بدر نگرفتند، اما من دیدم جایی که گرفتند. در جنگ بدر رسول‌الله صد هزار درهم سهم رسول‌الله شد که خمس بود؛ یک پنجم. عرض کردیم این سرّش هم این بود که خمس در این قبل از این در میان عرب جاری بود. این آقایان اشتباه کردند. یعنی در میان عرب غیر از آن مالیاتی که به دولت می‌دادند، یک مالی را هم قرار می‌دادند برای حاکم و خاندان حاکم که دست در مالیات نکنند. اینکه در روایت دارد صدقه محرم علی بنی‌هاشم مثل همین. صدقه مال عام بوده. دقت کردید؟ بنی‌هاشم دست در صدقات نبرند. این عین این در عرب هم بود. لکن در عرب ۲۵ درصد بود، «مرباع» بهش می‌گفتند و این را قرار دادند در خصوص غنائم، غنائم جنگی. مرباع را به حاکم می‌دادند. که حاکم خودش و خاندان... اینکه ما می‌گوییم خاندان بنی‌هاشم، عین همونه. این به‌جای مرباع، خمس آمد، ۲۰ درصد. مرباع ۲۵ درصد بود، این ۲۰ درصد. «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ»

و این طور که در کتب تاریخ مثل همین در کتاب واقدی دارد، اولین خمس را یک نفر از صحابه است، در ماه شعبان پیغمبر می‌فرستندش یک جایی برای به‌اصطلاح جنگ و این‌ها، می‌گوید رستم آنجا و سیصد و خورده‌ای گوسفند غنیمت گرفتم. خودش می‌گوید. ماه شعبان بود، این قبل از بدر است؛ بدر در ماه رمضان بود. وقتی آمدم مدینه، ما خودش این جور می‌گوید: ما مرباع را به حاکم می‌دادیم، من خمس را برای رسول‌الله بردم. این اولین خمس است.

یکی از حضار: یعنی امضاییه خمس؟

آیت‌الله مددی: امضاییه بله. اون فقط مرباع بود، این شد خمس.

یکی از حضار: آن وقت زکات چی؟ اون تأسیسی است؟

آیت الله مددی: زکات نه، اون هم... زکات احتمالاً تأسیسی باشد، احتمالاً اون هم به اصطلاح اون هم امضایی باشد برای عامه‌ی مالیات. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ ما بقیه‌ی آیات عنوان زکات اینجا توش زکات نیامده، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»

یکی از حضار: عبدالمطلب و این‌ها می‌گرفتند چطوری؟

آیت الله مددی: نه نمی‌گرفتند نه.

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ این آیه خطاب به رسول الله است. این توش کلمه‌ی نسبت ندارد؛ اون آیه‌ی خمس نسبت دارد، «خُمْسَهُ» دارد. بلکه اینجا دارد «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ». عرض کردیم امور اعتباری تابع ابراز است. یعنی این‌ها اموال آن‌هاست. خوب دقت کنید. اگر چهل تا گوسفند داشت و یک سال گذشت، هنوز «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»، هنوز مال آن‌هاست. اون خمس را می‌گفت نه، یک پنجمش «لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ». دقت کردید چی می‌خواهم بگویم؟ لذا این شبهه می‌آید که در باب زکات به عین تعلق نگیرد اما در باب خمس به عین تعلق بگیرد. ما باشیم و ظواهر. چون دارد «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ بِهَا». این عبارت مشهوری که صدقه نمی‌دانم چرک‌های دست مردم فلان، هیچ اساس ندارد. به این آیه هم تمسک کردند. توجه نکردند آیه‌ی مبارکه نمی‌گوید این صدقه‌ای که می‌گیرد، این صدقه به اصطلاح تطهیر... به اصطلاح مال می‌کند. «تُطَهِّرُهُمْ» نه «تُطَهِّرُهَا». مال را پاک نمی‌کند، شخص را پاک می‌کند! اشتباه کردند. اینکه در آن قصه عباس بچه‌هایش را فرستاد از صدقات حضرت فرمود شما چرا می‌گیرید این‌ها مثلاً چرک دست مردم است، این در باب صدقه نه اینکه به این آیه تمسک... اصلاً توجه نشد. این آیه نمی‌گوید که اگر صدقه گرفتید تطهیر مال است؛ اگر صدقه گرفتید تطهیر شخص است.

یکی از حضار: ولی استاد داریم که مال را زیاد می‌کند. این قرینه‌ی اون نمی‌شود؟ یعنی...

آیت الله مددی: مال را زیاد کند اشکال ندارد، چه ربطی دارد خب. خمس هم داریم. اون اشکال ندارد، بحث دیگری است. زیاد، «نُمُو مال» یک چیز است، مسأله اینکه پاک می‌شود و این فضولات دست مردم است و چرک... نه این نیست این. این آیه‌ی مبارکه در این مقام نیست. «تُطَهِّرُهُمْ بِهَا»، با این صدقه پاک می‌شوند. «وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ». دقت کردید آیه‌ی مبارکه را؟ «وَصَلَّ عَلَيْهِمْ»... دقت... مثل همان «تُطَهِّرُهُمْ بِهَا».

.....
علی ای حال یک مقداری از بحث خارج شدیم. پس بنابراین نکته‌ی اساسی این است که کلمه‌ی «نصف» در لغت عرب حمل می‌شود بر نصف مشاع؛ این درست. دوم گفت «بِعْتُكَ»؛ فعلِ او حمل می‌شود بر نصف مختص.

یکی از حضار: مثل همون «لَا زَيْدَ نَكُم» که خودتان را، نه مالتان را.

آیت الله مددی: بله. دقت کردید چی شد؟ وقتی می‌گوید «بِعْتُكَ»، ظاهرش این است که چیزی که مربوط به خودش است. نصفش مال او است پس اینجا تعارضِ دو نکته است: یکی «نصف» یعنی نصف مشاع، یکی «بِعْتُكَ» نصف مختص.

مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید منشأ احتمالات این است. و ما یک توضیحی دادیم چون بعد می‌خواهم مطلب... چون یک مقدارش را گفتیم. ما توضیح دادیم که کلمه‌ی «نصف» به عنوان لغت به معنای نصف مشاع است. لکن در اینجا چون «بِعْتُ» بهش آمده نصف مختص است. و لذا حق این است که حمل بر نصف مختص می‌شود، نه نصف مشاع.

بقیه‌ی بحث هم فردا ان شاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين